

ابن سبأ

حقیقت است نه خیال

اثر:

دکتر سعدالهاشمی

استاد دانشگاه اسلامی مدینه منوره

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳	مقدمه
۵	موضوع‌گیری مستشرقان (خاورشناسان)
۶	پیروان خاورشناسان
۷	نگرشی بر شخصیت طه حسین
۸	دلایل دکتر طه حسین
۸	پاسخ به این استدلال او
۹	دکتر محمد کامل حسین:
۹	دکتر حامد حنفی داود:
۹	پاسخ به او
۱۰	شیعیانی که ابن سبأ را انکار می‌کنند
۱۰	محمد جواد مغنیه و ابن سبأ
۱۰	مرتضی عسکری و ابن سبأ:
۱۰	دکتر علی وردی و ابن سبأ
۱۱	دکتر کامل شیبی و ابن سبأ
۱۲	پاسخ به وردی و شیبی
۱۲	دکتر عبدالله فیاض و ابن سبأ
۱۳	طالب رفاعی و ابن سبأ
۱۴	پاسخ به این گفته‌ها و نظری بر منابع زندگینامه‌ی ابن سبأ

- عقیده‌ی ابن سبأ و گمراهی‌های او ۱۷
- موضع‌گیری امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اهل بیت او ۲۹
- روایت عبدالجبار همدانی درباره‌ی موقف ابن سبأ ۳۹
- موضع‌گیری پیروان ابن سبأ با خبر شهادت علی علیه السلام ۴۱
- موضع‌گیری اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله با ابن سبأ ۴۴
- اکنون روایات کشی از ائمه‌ی اهل بیت ۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

تمام ستایشها مخصوص خداست، پس او را ستایش می‌کنیم، از او کمک می‌خواهیم، بخشش می‌طلبیم و هدایت می‌جوییم. از شرور نفس و اعمال بد خویش به او پناه می‌آوریم، که هر کس را که خدا هدایت کند، او هدایت یافته و هر کس را گمراه کند، هدایتگری نخواهد داشت، گواهی می‌دهم که جز او خدای بر حق دیگری نیست، تنها و بی‌شریک است و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست، که درود و سلام فراوان خدا بر او و اصحاب و اهل بیت او باد.

اما بعد:

همه‌ی محدثان، علمای جرح و تعدیل، تاریخ‌نگاران، فرقه‌شناسان و متخصصین مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی، ادیبان و اهل فن و دانش، بر وجود شخصیتی خبیث و یهودی اتفاق نظر دارند؛ این شخصیت، همان عبدالله بن سبأ، ملقب به «ابن سواد» است که نقش مهمی در تاریخ ایفا نمود و بذر شری فراگیر را در میان منافقین، شعوبیها و اهل غرض و هواپرستی افکند، او در دوره‌ی امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه اظهار مسلمانی کرد و بیرغ اصلاح، دوستی و نزدیکی به علی رضی الله عنه را به دست گرفت و سرزمینهای اسلامی را برای دلسرد کردن مردم از اطاعت پیشوایان مسلمان دور زد. او از حجاز آغاز کرد، سپس به بصره و کوفه رفت، آنگاه وارد دمشق شد، اما نتوانست در میان شامیها کسی را به خود جلب کند، پس آنان او را بیرون کردند و به مصر گریخت و در آنجا مستقر شد. در آنجا شروع به مکاتبه با برخی منافقین و کینه‌توزان و ناراضیان نمود و آنان را بر علیه خلیفه‌ی مسلمین تحریک می‌کرد و گرداگرد خود یارانی جمع نمود، آن‌ها را نظم داد و در میانشان

عقاید خبیث خود را پراکنده ساخت و آنها به سوی روح تمرد و انکار سوق داد. تا اینکه جرأت کردند که خلیفه‌ی سوم مسلمانان، داماد مصطفی صلی الله علیه و آله، گردآورنده‌ی قرآن، عثمان بن عفان، شهید دار را به قتل برسانند - خدا از او راضی و خشنود باد -، آنان حتی حرمت حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را مراعات نکردند و ارزشی برای تلاوت قرآن و ماه حرام قائل نشدند.

هر کسی که بهره‌ای از علم و ذره‌ای از عقل داشته، این حقیقت را انکار نکرده است، مگر در قرن حاضر و عصر حال، که اینگونه افراد اندک هم یا خاورشناسی کینه‌توز است یا عرب و هم‌نژاد ماست که پیرو و مقلد آنهاست و یا کسی است که مدتی را با مدارس و فکر آنان به سر برده است.

آن عده‌ی اندک، شامل مسلمانان جاهل و منکران مغرور شیعیان هم می‌شود، که همه‌ی این گروه از حق صریح و آشکار کناره گرفته و به اقوال متناقض و دلایل سست‌تر از خانه عنکبوت تمسک جسته‌اند.

موضع‌گیری مستشرقان (خاورشناسان)

خاورشناسان نیز [جزو همان گروه اندکی هستند که] وجود ابن سبا را انکار کرده و گفته‌اند: ابن سبا شخصیتی خیالی است که محدثان قرن دوم، او را تخیل کرده‌اند. از جمله‌ی این خاورشناسان، دکتر برنارد لويس يهودی انگلیسی (LEWIS, B)^۱ و ویلهاوزن يهودی آلمانی (WELLHAUSEN - J)^۲ که تحصیلات خود را در رشته‌ی الهیات آغاز نمود و خرید لاندر (FRIEDLAENDER) آمریکایی^۳ و فرمانده‌ی ایتالیایی (CETANI)^۴. این مسئله جزو امور واضح نزد عقلای منصف است که امکان ندارد ما در مسایل دینی، عقیدتی و تاریخی خود و در آنچه که به میراث ما مربوط است به دروغ‌پردازیها و تحقیقات این افراد کینه‌توز که زیر پرچم جنگهای صلیبی شمشیر کشیده‌اند، تکیه و استناد کنیم؛ کسانی که بجای شمشیر و باروت از روش و اسلوب فکری برای مبارزه بهره می‌جویند. اگر آنان دارای نیات درونی پاکی بودند، خداوند سینه‌هایشان را از همان وقتی که با پاکی و صفای اسلام آشنا شدند، برای ایمان می‌گشود، اما آنان تلاشهای خود را بر

۱- نگا: أصول الإسماعيليين والإسماعيلية، ترجمه‌ی عربی، خلیل جلو و جاسم رجب، ص ۸۶ و ص ۸۷.

۲- نگا: الخوارج والشيعة، ترجمه‌ی دکتر عبدالرحمن بدوی.

۳- نگاه: عبدالله بن سبا والشيعة، مجله‌ی آشوری، (۱۹۰۹-۱۹۱۰).

۴- نگا: اصول اسماعيلية، اثر برنارد، برخی از مستشرقان به وجود ابن سبا اعتقاد دارند، از جمله: دینولد آلین نیکلسن (ت ۱۹۴۵ م) در کتاب «تاریخ العرب الأدبی فی الجاهلیة والإسلام»، ترجمه‌ی دکتر صفاء خلوصی، ص ۳۲۵، و اجناس گلدزیهر (ت ۱۹۲۱ م) در کتاب «العقیده والشریعة فی الإسلام»، ص ۲۲۹. برای تفصیل بیشتر نظرات آنان به رساله (عبدالله بن سبا وأثره فی إحداث الفتنة فی صدر الإسلام)، اثر شیخ سلیمان بن حمد العوده که پایان نامه‌ی مدرک فوق لیسانس وی از دانشگاه امام محمد بن سعود در ریاض در سال (۱۴۰۲-۱۹۸۲ م)، ص ۶۲ - ۷۳ است، و به کتاب (عبدالله بن سبا فی کتابات المستشرقین) فصل دوم، مراجعه کنید.

این مبنا پی‌ریزی و حیات خود را در این مقصد هدر دادند که بر قرآن و سنت شبهه بیافکنند و هر چه را که مربوط به قرآن و سنت و عقیده و تنظیم و تاریخ اسلامی است مورد شک و تردید قرار دهند.

اکثر این خاورشناسان، جزو کشیشان و خاخامهای یهودی هستند و تلاشها و کوششهای آنان توسط کلیسا و سازمانهای اطلاعاتی و وزارتخانه‌های خارجه، تنظیم و برنامه‌ریزی می‌شود، و افرادی که هم و غم آنان فقط بحث و تحقیق علمی است بسیار اندکند.

پیروان خاورشناسان

افرادی هستند که فریب خاورشناسان را خورده و گمان بحث و تحقیق علمی آنان را فریفته است، در نتیجه، افکار، تحقیقات و آموزشهای خاورشناسان را تکرار کرده و پیرامون باورهای آنان به زمزمه پرداخته تا اندکی به ایشان نزدیک شوند [و خود را هماهنگ آنها سازند]. در رأس این پیروان فریب خورده می‌توان به دکتر طه حسین اشاره کرد، کسی که سلولهای مغز او با تفکرات خاورشناسان تغذیه شده است^۱، تا جائیکه می‌گوید: «من فرانسوی فکر می‌کنم و به عربی می‌نویسم»^۲.

برای وی همین رسوایی کافی است که ابزار دست‌آویزی برای یهود شد؛ زیرا مبلغان «شیوعیت» در ابتدای این قرن که یهودی بوده و عبارت بودند از: هنری کوریل، داوؤل کوریل و ریمون اجیون و این مکتب را با مال و شهوت تقویت می‌کردند، با دکتر طه حسین قرارداد بستند که مجله‌ی «الکتاب المصری» را چاپ و نشر کنند. دکتر طه حسین در این وضعیت مطالب تلمود را راجع به یهودیت تأیید و وجود پیامبرانی چون ابراهیم و

۱- نگا: علی وبنوه، ص ۹۸-۱۰۰ والفتنة الكبرى.

۲- نگا: طه حسین، انور جندی، ص ۴۳ - ص ۴۴.

اسماعیل و کتبی چون قرآن و تورات را انکار می‌کرد. این در زمانی بود که امکان فهم آن نبود که طرح این مسائل مقدمه‌ی تحقیق اهداف صهیونیستی است.^۱ البته دکتر طه حسین به افکار و انحرافات دیگری هم مبتلا شد که حتی خاورشناسان هم جرأت اظهار و اعلام آن را نداشتند.^۲

نگرشی بر شخصیت طه حسین

این مسئله واضح است که پدر طه حسین از غرب و از یکی از شهرهای نامعلوم آنجا به مصر آمد و به عنوان قپاندار یک شرکت یهودی تولید کننده‌ی شکر، کار می‌کرد. طه حسین شخصی است که مسئولیت صدور قراردادی جهت تعیین یک خاخام یهودی (به اسم حاییم ناحوم افندی) را برای عضویت در مجمع لغت عربی قاهره صادر کرد تا به عنوان یک جاسوس بر متفکران و مردان عرصه‌ی لغت و زبان عربی نظارت کند. وی همچنین تعدادی از اساتید بیگانه را در دانشکده‌ی ادبیات استخدام کرد که برخی یهودی بوده و برخی هم در اسلام ایجاد شک می‌نمودند و با آن سر جنگ داشتند.

اولین مدرک دکترا که در دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره و تحت نظارت دکتر طه حسین اعطا شد در موضوع (قبائل یهودی در سرزمینهای عربی) بود که شخصی به اسم «اسرائیل ولفنسون» رئیس کنونی دانشگاه «هادسا» در تل آویو آن را نوشته بود.^۳

با چنین اطلاعاتی در مورد شخصیت دکتر طه حسین که برای ما واضح می‌سازد، او با یهود سر دوستی و محبت داشته، دیگر جای شگفتی نیست که او وجود ابن سبأ را انکار کند. او در این مورد می‌گوید: مسئله سبأیت و بنیانگذار آن «ابن سوداء»، مسئله‌ای ساختگی و ادعای بیخودی است و زمانی که جنگ و جدال میان شیعه و سایر فرقه‌های

۱- نگا: المخططات التلمودية الصهيونية في غزو الفكر الإسلامي، استاد انور جندی، ص ۸۰.

۲- نگا: طه حسین، استاد انور جندی.

۳- نگا: مع رجال الفكر في القاهرة، مرضی عسکری، چاپ اول (۱۳۹۴ هـ) در قاهره، ص ۱۶۶.

اسلامی برپا شد، دشمنان شیعه قصد کردند که در اصول این مذهب، عنصری یهودی را وارد کنند تا نیرنگ خویش را کامل کرده و بر آن‌ها لطمه‌ای وارد نموده باشند.^۱

دلایل دکتر طه حسین

وی برای باور خویش به نوشته‌های «بلاذری» استناد می‌کند که در کتاب خویش در مورد مسئله عثمان رضی الله عنه، هیچ بحثی از ابن سوداء و یاران او به میان نیاورده است. سپس با تعجب می‌گوید: چگونه است که جریان سوزانده شدن افرادی که علی را خدا می‌دانستند توسط خود او که در تاریخ طبری آمده را بعضی از مؤرخین ذکر نکرده و به طور کامل آن را کنار گذاشته‌اند؟!^۲

پاسخ به این استدلال او

اینکه بلاذری قضیه‌ی ابن سبأ را ذکر ننموده، نشانگر اسطوره‌ای بودن این مسئله نیست؛ زیرا برخی مورخان مطلبی را ذکر می‌کنند که ممکن است برخی دیگر به آن نپردازند. علاوه بر این آیا می‌توان گفت که بلاذری متعهد شده بود که همه اتفاقات و رویدادها را ذکر کند؟ شاید هم اگر اخبار ابن سبأ را ذکر می‌کرد، (طه حسین) می‌گفت: من بلاذری را قبول نداشته و بر اخبار او اطمینان ندارم؛ زیرا علماء در مورد شخصیت او متفق نیستند.^۳

در مورد واقعه‌ی سوزانده شدن افرادی که علی را خدا می‌دانستند توسط خود او، ما این مسئله را در موضع‌گیری امام علی نسبت به عبدالله بن سبأ و یاران او بررسی می‌کنیم

۱- علی و بنوه، طه حسین، ص ۹۸-۱۰۰.

۲- همان منبع.

۳- نگا: زندگینامه‌ی احمد بن یحیی بن جابر بن داود بلاذری متوفی سال ۲۷۹ هـ در معجم الأدباء، یاقوت حموی، ج ۵، ص ۹۲ و لسان المیزان، ص ۳۲۲ و ص ۳۲۳ و تهذیب تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۱۰۹ و البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۶۵-۶۶ و النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۸۳.

و ثابت می‌کنیم که در صحیح‌ترین کتابها پس از کتاب خدا ذکر شده‌اند و ما را از روایات تاریخی بی‌نیاز می‌سازد. حتی در کتب مورد اعتبار خود شیعه هم به آن اشاره شده است.

دکتر محمد کامل حسین:

و نیز داستان ابن سبأ را از هر داستان دیگری به خرافات بیشتر نزدیک می‌داند. اما برای این مطلب هیچ دلیلی ذکر نمی‌کند و فقط از طه حسین پیروی می‌کند.^۱

دکتر حامد حفنی داود:

ایشان هم که ریاست بخش زبان عربی دانشگاه «عین شمس» را بر عهده دارد، چنین معتقد است که قضیه‌ی ابن سبأ از بزرگترین خطاهای تاریخی است که از اختیار محققان خارج شده و بر آن‌ها پوشیده مانده و به حقیقت آن پی نبرده‌اند.

این دروغ‌پردازیها بر ضد شیعه انجام گرفته تا اینکه داستان ابن سبأ را بر شیعه جعل نمودند و آن را جزو عیبها و ننگهای شیعه دانسته و بر آن‌ها خرده می‌گیرند.^۲

پاسخ به او

این دکتر حامد جزو کسانی است که فریب تفکر تقریب را خورده و حتی جزو دعوتگران آن می‌باشد. با این وصف، چنین کلامی از او بعید نیست و مادامی که خود را به کسانی نزدیک کند که در کتاب خدا و صحابه‌ی رسول خدا ﷺ شک ایجاد کرده و طعنه می‌زنند و به امهات المؤمنین تهمت می‌زنند. وضع او به همین حال خواهد بود. مانند مرتضی عسکری که نویسنده‌ی کتاب «خمسون ومائة صحابی مختلق» و کتاب «احادیث ام المؤمنین عائشه» می‌باشد.

۱- ادب مصر الفاطمیه، ص ۷.

۲- التشیع ظاهرة طبيعية فی إطار الدعوة الاسلامیة، ص ۱۸ و کتاب: مع رجال الفكر فی القاهرة، مرتضی

عسکری، ص ۹۳.

شیعیانی که ابن سبا را انکار می‌کنند

شیعیان امروزی هم، وجود ابن سبا را انکار می‌کنند و سبب این افکار، عقاید اوست که آن را منتشر کرده و در گروه‌های شیعی متأخر هم نفوذ کرده است. اکنون گفته‌ها و نظرات منکران ابن سبا را بیان نموده، آنگاه وجود و عقیده‌ی او را از منابع شیعی و مورد اعتماد خود آن‌ها اثبات می‌نماییم.

محمد جواد مغنیه و ابن سبا

در نظر جواد مغنیه، عبدالله بن سبا، پهلوانی اسطوره‌ای است که هر کسی که نسبت به شیعه از روی جهل و خطا و نفاق و افتراء سخن می‌گوید به او استناد می‌کند.^۱

مرتضی عسکری و ابن سبا:

مرتضی عسکری که به گمان خود با تمام موافقان وجود ابن سبا گفتگو و مناظره می‌کند، چنین نتیجه گرفته که ابن سبا شخصیتی تخیلی و خرافی است که سیف بن عمر^۲ او را اختراع نموده است. وی کتابی تحت عنوان «ابن سبا و افسانه‌های دیگر» تألیف نموده است.

دکتر علی وردی و ابن سبا

ایشان که صاحب کتاب «وعاظ السلاطین» است معتقد می‌باشد که ابن سبا همان عمار بن یاسر است و چنین استدلال می‌کند:
۱- عمار نیز دارای کنیه‌ی «ابن سوداء» بود.

۱- التشیع، ص ۱۸.

۲- التشیع، ص ۱۸.

- ۲- پدر عمار یمنی بود و این بدان معنی است که او از اهالی سبا بوده و هر یمنی را می‌توان با لفظ «ابن سبا» خطاب کرد.
- ۳- عمار بسیار علی را دوست می‌داشت و مردم را به او فرا می‌خواند و آن‌ها را برای بیعت با او تشویق می‌نمود.
- ۴- عمار در دوران خلافت عثمان به مصر رفته و مردم را بر علیه عثمان بر می‌انگیخت، تا اینکه والی مصر نگران شد و قصد کشتن او کرد.
- ۵- به ابن سبا نسبت داده شده که گفته: عثمان ظالمانه خلافت را در اختیار گرفت و مالک اصلی این حق، علی بود.
- ۶- و ۷- قضایایی که مربوط به نقش عمار در جنگ جمل بود و رابطه‌ای که با ابوذر غفاری داشت نیز این مسئله را تأیید می‌کند. خلاصه اینکه دکتر وردی، ابن سبا را همان عمار بن یاسر می‌داند. زیرا قریش هم عمار را سر دسته‌ی شورش‌گران بر علیه عثمان می‌دانستند، اما در ابتدا اسم او را به صراحت نمی‌گفتند تا اینکه کم‌کم او را با لفظ ابن سبا یا ابن سوداء یاد می‌کردند و راویان هم این امر را با غفلت و ناآگاهی نقل می‌کردند و نمی‌دانستند که در پشت پرده چه می‌گذرد.^۱
- دکتر علی وردی می‌گوید: آشکار است که این شخصیت عجیب، زیرکانه اختراع شده و او را همان ثروتمندانی که شورش متوجه آن‌ها بود، اختراع کرده‌اند.^۲

دکتر کامل شیبی و ابن سبا

پس از وردی نوبت به نویسنده‌ای دیگر به اسم دکتر مصطفی شیبی می‌رسد که او هم از همان گمانها و تخیلات کورکورانه‌ی وردی پیروی کرده و کوشیده که با استناد به برخی روایات، محتویات کتاب خویش را اثبات نماید. او نسبت به قضیه‌ی امام علی که

۱- وعاظ السلاطین، دکتر علی وردی، ص ۲۷۴ - ۲۷۸.

۲- همان، ص ۱۵۱.

سبأیها را سوزانید، موضع دکتر طه حسین را گرفته و با انکار می‌گوید: اینکه امام علی سبأیها را سوزانید، خبری دروغین است که هیچ فردی معتبر در هیچ کتابی معتبر از کتب تاریخی آن را روایت ننموده است و شاید اصل قضیه سوزانیدن مربوط به حادثه‌ای باشد که خالد بن عبدالله قسری پنج تن از پیروان غالی خود را سوزاند اما به مرور زمان این قضیه به امام علی نسبت داده شد.^۱

پاسخ به وردی و شیبی

اینکه دکتر وردی و شیبی هر دو معتقدند که عبدالله بن سبأ، همان عمار بن یاسر است، امری بی‌دلیل و باطل است؛ زیرا کتابهای جرح و تعدیل و مردان مورد اعتماد شیعه، این گفته را باطل می‌کنند و در این کتابها زندگینامه‌ی عمار بن یاسر را به عنوان یار علی و راوی او و جزو ارکان اربعه^۲ بیان نموده‌اند و زندگینامه‌ی عبدالله بن سبأ را هم جداگانه بیان کرده و بر او لعنت فرستاده‌اند. حال چگونه میان لعن و رحمت یا نفرین و ستایش هماهنگی ایجاد کنیم؟!^۳

در مورد اینکه امام علی هم سبأیه را سوزانید به ذکر دلایل کافی خواهیم پرداخت.

دکتر عبدالله فیاض و ابن سبأ

دکتر عبدالله فیاض هم در کتاب «تاریخ الامامیه واسلافهم من الشیعه» که کتابی است مملو از نظرات مستشرقین مسئله‌ی سبأیت را انکار کرده است. استاد راهنمای او دکتر قسطنطین زریق، یکی از اساتید گروه تاریخ دانشگاه امریکایی بیروت بود.

۱- نگا: الصلة بين التصوف والتشيع، ص ۴۱-۴۵.

۲- ارکان اربعه عبارتند از: عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، سلمان فارسی، جندب بن جناده (ابوذر غفاری)، فرق الشیعه، چاپ سال ۱۹۶۹ م، ص ۳۶ و ۳۷ و ۴۰.

۳- نگا: رجال طوسی، ص ۴۶ و ص ۵۱، رجال حلی، ص ۲۵۵ و ص ۴۶۹ و احوال الرجال کشی وقاموس الرجال تستری وتنقیح المقال مامقانی و ...

دکتر فیاض می‌گوید: واضح است که ابن سبأ شخصیتی است که به خیال نزدیکتر است تا حقیقت. و نقش او - اگر با فرض نقشی برایش قائل باشیم - به خاطر اسباب و دلایل دینی و سیاسی به بالاترین حد و درجه‌ی خود رسیده است. البته دلایل واهی بودن داستان ابن سبأ فراوان است.^۱ او برای خود به نظرات مرتضی عسکری استناد می‌کند که او هم سیف بن عمر برجمی را که آراء مختلفی را در مورد شخصیت ابن سبأ نقل می‌کند، تکیه‌گاه خود قرار داده و گمان می‌برد که روایات مربوط ابن سبا دارای مبالغه و تناقض‌اند. آنگاه از آراء وردی و دکتر شبیبی هم جهت تقویت موضع خود بهره می‌گیرد.

طالب رفاعی و ابن سبأ

پس از این اشخاص، طالب رفاعی هم ظاهر می‌شود و در حاشیه‌ای که بر مقدمه‌ی کتاب «تاریخ الاسلامیه» نوشته‌ی محمد باقر می‌نویسد و تاجر کتب، یعنی خانجی، در سال ۱۳۹۷ هجری / ۱۹۷۷ م آن را در قاهره به اسم «التشیع ظاهرة طبيعية في إطار الدعوة الإسلامية» چاپ نمود، چنین می‌نویسد: اگر وجود ابن سبا دارای حقیقتی تاریخی و ثابت باشد - همانگونه در بحث مربوط به خود به طور مفصل بیان می‌کنیم - هیچ رابطه‌ای میان وجود او و افکار او با عقاید اهل تشیع از جمله عقیده‌ی مربوط به جانشینی امیرالمؤمنین ندارد؛ زیرا این عقاید بر مبنای روایات صحیحی است که در کتب حدیثی شیعه و سنی و نیز کتب تفسیر و تاریخ و اصول اعتقاد وجود دارد. در نهایت اینکه تشیع از نتایج تفکر سبأیت است فکری باطل و بی‌اساس است.^۲

البته چنین نظری از جانب این شخص هم عجیب نیست؛ زیرا او همان کسی است که معتقد است اولین کسی که به رجعت اعتقاد پیدا کرد، عمر بن خطاب بود، زیرا می‌گفت:

۱- نگا: تاریخ الإمامية وأسلافهم من الشيعة، ص ۹۲-۱۰۰، چاپ ۱۹۷۵ مؤسسه اعلمی.

۲- نگا: التشیع ظاهرة طبيعية، ص ۲۰.

پیامبر ﷺ نمرده و نخواهد مرد و این هم یکی دیگر از افتراءات و گمراهی‌ها و تحریف حقایق ثابت و صحیح است که از این شخص صادر می‌شود.

پاسخ به این گفته‌ها و نظری بر منابع زندگینامه‌ی ابن سبأ

آنچه تا کنون خواندیم نظرات برخی از شیعیان معاصر بود و گویا هیچ نگاهی به کتابهای عقیدتی و فرقه‌شناسی و رجال و کتب جرح و تعدیل خود نیانداخته‌اند. اکنون منابعی معرفی می‌کنیم که نزد شیعه دارای اعتبار است و به بیان احوال عبدالله بن سبأ، گمانها و عقاید او پرداخته‌اند و بیان می‌کنند که علی علیه السلام و اهل بیت طاهرش، عقاید ابن سبأ را تکذیب می‌کردند و مردم را از او و یارانش برحذر می‌داشتند:

- ۱- اولین منبع مهمی که ابن سبأ در آن ذکر شده کتاب «رسالة الارجاء» اثر حسن بن محمد بن حنفیه است که فقیهی موثق است و گفته است: هر کس ابوبکر و عمر را از خلافت مخلوع بداند، در حقیقت سنت را بی‌اعتبار کرده است. بسیاری از افراد موثق شیعی اخبار ابن سبا را از این کتاب نقل کرده‌اند.
- ۲- کتاب «الغارات» ثقفی (ابواسحاق ابراهیم بن محمد سعید بن هلال ثقفی اصفهانی) که ابن طاووس متوفی ۲۸۳ هـ او را توثیق کرده و انجمن چاپ و نشر آثار ملی ایران این کتاب را چاپ نموده است.
- ۳- کتاب «المقالات والفرق» اثر سعد بن عبدالله اشعری قمی، متوفی سال ۳۰۱ هـ است که در سال ۱۹۶۳ هـ قمری در طهران چاپ شد.
- ۴- کتاب «فرق الشیعه» اثر محمد حسن بن موسی نوبختی از علمای برجسته‌ی قرن سیزدهم که کاظم الکتبی چندین بار آن را در نجف چاپ کرد و ریتور خاورشناس هم در سال ۱۹۳۱ هم آن را در استانبول چاپ نمود.

- ۵- کتاب رجال کشی اثر ابو عمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی که معاصر ابن قولویه و متوفی سال ۳۶۹ هـ است و مؤسسه‌ی الاعلمی در کربلاء آن را چاپ نموده است.
- ۶- کتاب رجال طوسی اثر شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی متوفی سال ۴۶۰ هجری چاپ اول در نجف سال ۱۳۸۱ هجری، انتشارات محمد کاظم کتبی.
- ۷- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، اثر عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن هبة الله مدائنی مشهور به ابن ابی الحدید معتزلی شیعی، متوفی سال ۶۵۶ هجری، چاپ اول.
- ۸- کتاب «الرجال» حسن بن یوسف حلّی، متوفی سال ۷۲۶، چاپ تهران، سال ۱۳۱۱ هجری و چاپ نجف سال ۱۹۶۱ هجری.
- ۹- روضات الجنات، اثر محمد باقر خوانساری، متوفی سال ۱۳۱۵، چاپ ایران در سال ۱۳۰۷ هجری.
- ۱۰- تنقیح المقال در احوال رجال، اثر شیخ عبدالله مامقانی، متوفی سال ۱۳۵۱ هجری، چاپ نجف در سال ۱۳۵۰ در چاپخانه‌ی مرتضویه.
- ۱۱- قاموس الرجال اثر محمد تقی تستری، چاپخانه مرکز نشر کتاب تهران، سال ۱۳۸۲ هجری.
- ۱۲- روضة الصفا، تاریخ مورد اعتماد اهل تشیع به زبان فارسی، ج ۲، ص ۲۹۲، چاپ ایران.
- ۱۳- دائرة المعارف موسوم به «مقتبس الاثر ومجلد ما دثر، اثر محمد حسین اعلمی حائری چاپ ۱۳۸۸ هجری، چاپخانه‌ی علمیه قم.
- ۱۴- کتاب الکنی و الالقاب، اثر عباس بن محمد رضا قمی، تاریخ ۱۳۵۹ هجری، چاپ عرفان، صیدا.

این موارد تعدادی از کتابهای شیعه است که ما از آن آگاهی یافتیم. البته کتابهای خطی و چاپی دیگری هم که به بیان زندگینامه‌ی ابن سبا و گروه سبائیت پرداخته‌اند وجود دارد. از جمله: حل الاشکال اثر احمد طاووس، متوفی سال ۶۷۳ هجری قمری. و الرجال اثر ابن داود نوشته‌ی سال ۷۰۷ هجری و تحریر طاوسی، اثر حسن بن زین الدین عاملی، متوفی سال ۱۰۱۱ هجری و مجمع الرجال اثر قهبائی، نوشته‌ی سال ۱۰۱۶ هجری و نقد الرجال تفرشی، نوشته‌ی سال ۱۰۱۵ هجری و جامع الرواة اردبیلی، نوشته‌ی سال ۱۱۰۰ هجری و دائرة المعارف محمد باقر مجلسی، متوفی سال ۱۱۱۰ هجری^۱ و ابن شهر آشوب، متوفی، ۵۸۸ هجری^۲ و پسر محمد طاهر عاملی، متوفی ۱۱۳۸.^۳

۱- نگا: بحارالانوار، چاپ سوم، بیروت، ج ۲۵، ص ۲۸۷-۳۸۶.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، چاپ نجف، ج ۱، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۳- مقدمه‌ی مرآة الانوار، ص ۶۲، چاپ مؤسسه‌ی مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، قم.

عقیده‌ی ابن سبأ و گمراهی‌های او

پس از اینکه تعدادی از کتابهای مورد اعتماد خود شیعه و موثق نزد آنها را ذکر نمودیم، اکنون به بیان مهمترین موارد اعتقادی ابن سبأ می‌پردازیم که پیروان خود را به سوی آن و اعتقاد به آن فرا می‌خواند و این افکار گمراه‌کننده به فرقه‌های شیعی هم سرایت کرد. اما علت اینکه ما برای بیان اعتقادات این شخص یهودی به کتب شیعه و روایات آنها از معصومین استناد می‌کنیم، اینست که:

شیعیان می‌گویند: «اعتقاد به عصمت ائمه باعث شده است که احادیث آنها کاملاً صحیح باشد و برای صحت آنها لازم نیست که سند آنها احادیث - آنگونه که اهل سنت معتقدند - با پیامبر ﷺ متصل باشد».^۱

و می‌گویند: «چون امام معصوم است پس شکی در گفته‌های او نیست».^۲

مامقانی می‌گوید: همه‌ی احادیث ما در صدور از معصوم قطعی هستند.^۳ لازم به ذکر است که کتاب مامقانی جزو مهمترین کتابهای جرح و تعدیل نزد شیعه است.

اکنون پس از ذکر این گفته‌های شیعی که آنان را مجبور به پذیرش روایات نقل شده در کتابهایشان می‌کند به بیان مهمترین باورهای گمراه‌کننده‌ی ابن سبأ می‌پردازیم:

- ۱- اعتقاد به وصیت: ابن سبأ اولین کسی است که معتقد بود پیامبر ﷺ برای خلافت علی به مردم سفارش نموده و وی را جانشین خود پس از خویش قرار داده است.
- ۲- اولین کسی که از دشمنان - فرضی - علی ﷺ اظهار تنفر نمود و مخالفان او را مورد بررسی قرار داد و به تکفیر آنها اقدام نمود، ابن سبأ بود. البته دلیل ما برای این

۱- تاریخ الامامیه، ص ۱۵۸.

۲- همان، ص ۱۴۰.

۳- تنفیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۷.

اعتقاد او، کتاب تاریخ طبری یا روایت سیف بن عمر نیست، بلکه روایاتی است که نوبختی و کشی و مامقانی و تستری و سایر مورخان شیعی نقل کرده‌اند.

نوبختی می‌گوید: گروهی از اهل علم از اصحاب علی علیه السلام روایت کرده‌اند که عبدالله بن سبأ، یهودی بوده و مسلمان شده و در ولایت علی در آمده است. او زمانی که هنوز یهودی بود در مورد یوشع بن نون که یکی از اصحاب موسی بود دچار غلو شد و زمانی هم که مسلمان شد پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی هم دچار غلو شد. او اولین کسی است که اعتقاد به فرضیت امامت علی را گسترش داد و از دشمنان او برائت جست، و مخالفان او را ناسزا گفت.

نوبختی می‌گوید: از اینجاست که مخالفان شیعه می‌گویند: اصل رافضه از یهودیت سرچشمه می‌گیرد.^۱ در اینجا این مسئله هم قابل ذکر است که اعتقاد به وصیت که مورد تکیه‌ی ابن سباست، در تورات، اصحاب ۱۸، سفر تثبیه الاشرع بیان شده است و در همانجا بیان شده که هرگز زمانی نخواهد بود که پیامبری برای جانشینی موسی وجود نداشته باشد و هر پیامبری در دوره‌ی خود جانشینی خواهد داشت که هنگام حیات او زندگی می‌کند.

نوبختی هنگام توضیح سبأیت می‌گوید: آنان یاران عبدالله بن سبأ بودند که نسبت به ابوبکر و عمر و عثمان و سایر صحابه طعنه می‌زد و خود را از آنان مبرا می‌دانست و می‌گفت که علی او رابه این کار امر کرده است.^۲

۳- او اولین کسی بود که الوهیت و ربوبیت علی را مطرح کرد.

۴- از میان فرقه‌های غالی شیعه او اولین کسی بود که ادعای نبوت کرد.

۱- فرق الشیعه نوبختی، ص ۴۴ و رجال کشی، ص ۱۰۱، مؤسسه اعلمی در کربلاء و تنقیح المقال، مامقانی چاپ مرتضویه نجف، سال ۱۳۵۰ هجری و قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۶۲.

۲- فرق الشیعه، ص ۴۴.

دلیل آن هم روایتی است که کشی با سند خود از محمد بن قولویه قمی روایت کرده که گفت: سعد بن عبدالله بن ابی خلف قمی برای من بیان کرد که محمد بن عثمان عبدی از یونس بن عبدالرحمن از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت ابوجعفر به من گفت که عبدالله بن سبأ ادعای نبوت می‌کرد و گمان می‌برد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام خداست - خداوند از این شرک بسیار بالاتر است - این خبر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید، پس او را فراخواند و از او پرسید که آیا چنین گفته‌ای؟ گفت: آری و تو خدا هستی و من در درون خود دریافتم که تو خدا هستی و من هم پیامبر هستم. امیرالمؤمنین فرمود: وای بر تو، شیطان تو را مسخره کرده است، از این اعتقاد زشت بر گرد مادرت به عزایت بنشیند، توبه کن. اما ابن سبأ این کار را نکرد، پس علی او را زندان کرد و باز از او تا سه روز توبه خواست اما توبه نکرد، پس او را با آتش سوزاند.

اما حقیقت اینست که علی علیه السلام ابن سبأ را به مدائن تبعید کرد و ما این مسئله را به هنگام بحث از برخورد علی علیه السلام با او بیان خواهیم کرد. علی مرتضی گفت: شیطان بر او چیره شده و نزد او می‌آمد و در ضمیر او الهام می‌کرد.^۱

کشی با سند خود از محمد بن قولویه دوباره روایت کرده و می‌گوید که سعد بن عبدالله به من گفت که یعقوب بن یزید و محمد بن عیسی از ابوعمیر از هشام بن سالم برای من روایت کرد که گفت: از ابو عبدالله شنیدم که درباره ب عبدالله بن سبأ و اعتقاد او به خدایی علی بن ابی طالب برای یاران خود سخن می‌گفت که: وقتی که او چنین ادعایی مطرح کرد، امیرالمؤمنین از او طلب توبه کرد اما او انکار نمود، پس او را با آتش سوزاند.^۲

۱- رجال کشی، ص ۹۸، چاپ مؤسسه‌ی اعلمی کربلاء و قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۶۱ و تنقیح المقال در احوال رجال مامقانی، چاپ المرتضویه نجف، سال ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱۸۳ و ص ۱۸۴.
۲- همان منابع.

۵- ابن سبأ اولین کسی بود که اعتقاد به رجعت (یعنی بازگشت علی علیه السلام به دنیا پس از مرگ و نیز بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله) را ایجاد کرد. اولین جایی که ابن سبأ این عقیده را گسترش داد، مصر بود و می گفت: جای تعجب است که شخصی به رجوع عیسی به دنیا معتقد باشد اما بازگشت محمد صلی الله علیه و آله را نپذیرد در حالیکه خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ (القصص: ۸۵)

«به راستی ذاتی که قرآن را بر تو نازل و فرض کرد، به طور قطع تو را به سرای بازگشت، بازمی گرداند».

پس مسئله رجوع برای محمد شایسته تر است از عیسی.^۱

اما اگر اهل تشیع به روایت مطمئن ابن عساکر که در کتاب تاریخ خود آن را روایت کرده و دیگران هم آن را روایت کرده اند، راضی نمی شوند پس این روایت را بشنوید که آمده: سبأها به شخصی که خبر قتل علی علیه السلام را برایشان آورد گفتند: ای دشمن خدا تو دروغ گفتی، به خدا قسم اگر مغز او را برای ما می آوردی و هفتاد انسان عادل را هم بر کشتن او شاهد می گرفتی، باز هم خبرت را نمی پذیرفتیم، زیرا ما می دانیم که او نمرده و کشته نشده و نخواهد مرد تا اینکه عرب را رهبری کند و زمین را به تصرف در آورد.^۲

آری این خبر را سعد بن عبدالله اشعری قمی صاحب کتاب «المقالات والفرق» که اهل تشیع وی را موثق می دانند، ذکر کرده است. نوبختی هم در کتاب «فرق الشیعه» عقیده ی سبأیت را ذکر کرده و گفته: «علی کشته نشده و نمرده و کشته نمی شود و نخواهد مرد تا

۱- تاریخ دمشق، نسخه ی خطی مصور در کتابخانه ی کتابهای خطی دانشگاه دولتهای عربی، شماره ۶۰۲ و تاریخ فی ترجمه عبدالله بن سبأ، و تهذیب تاریخ دمشق، ابن بدران، ج ۷، ص ۴۲۸ و تاریخ طبری با همین الفاظ.

۲- المقالات والفرق، سعد بن عبدالله اشعری قمی، ص ۳۱، چاپ تهران، سال ۱۹۶۳، تحقیق دکتر محمد جواد مشکور.

اینکه عرب را با عصای خویش رهبری کند و زمین از عدل و داد پر کند، همانگونه که از ظلم و جور پر گشته است».

اکنون لازم است که مفهوم رجعت را از نظر اهل تشیع بشناسیم:

محمد رضا مظفر می گوید: «آنچه که شیعیان دوازده امامی با استناد به روایات اهل بیت درباره‌ی رجعت معتقدند اینست که خدای تعالی گروهی از مردگان را در اشکال دنیایی آن‌ها به دنیا باز می گرداند و گروهی از آن‌ها را عزت و گروهی دیگر را ذلت می دهد و اهل حق را بر اهل باطل چیره می کند و حق مظلومین را از ظالمین باز می ستاند. این اتفاق به هنگام قیام مهدی علیه السلام خواهد افتاد. البته فقط کسانی به دنیا بر می گردند که دارای مرتبه‌ی والای ایمانی باشند یا در فساد غرق شده باشند. پس از آن می میرند و زنده می شوند و به ثواب و عقاب خود خواهند رسید، آنگونه که خداوند در قرآن کریم حکایت می کند آن گروه که با رجعت هم اصلاح نشده‌اند و به غضب خدا مبتلا شده‌اند باز هم از خدا می خواهند که برای بار سوم به دنیا باز گردند، شاید اصلاح شوند:

﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمْثَلْنَا أُمَّتَنَا وَأَحْيَيْتَنَا أَتْنَتَيْنِ فَأَعْرَفْنَا بِدُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن

سَبِيلٍ﴾ (غافر: ۱۱)^۱

«می گویند: ای پروردگاران! ما را دو بار میراندی و ما را دو بار زنده گرداندی؛ پس به گناهانمان اعتراف می کنیم؛ ولی آیا راهی برای خروج (از دوزخ به دنیا) وجود دارد؟».

قمی - که جزو اشخاص مورد اعتماد شیعه است - با سند خویش که به ابو عبدالله

می رساند درباره‌ی تفسیر آیه‌ی: ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾﴾ (ق: ۴۲) «روزی که (همه) بانگ رستاخیز را به حق می شنوند؛ آن روز، روز بیرون آمدن

۱- عقائد الإمامية، محمد رضا مظفر، چاپ دوم، سال ۱۳۸۱، ص ۶۷ - ۶۸.

(از قبرها) است». نقل می‌کند که: ابو عبدالله یوم الخروج را به رجعت تفسیر نموده و گفته: ندای قائم از آسمان روز خروج است و آن صیحه همان رجعت است.^۱

اهل تشیع برای رجعت، ایمان محض یا کفر محض را شرط دانسته‌اند. قمی گفته: پدرم از ابن ابی عمیر از مفضل از ابو عبدالله رضی الله عنه نقل کرده که در مورد آیه‌ی: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ (النمل: ۸۲) «و چون وعده‌ی عذاب بر آنان تحقق یابد، برایشان جانوری از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان سخن می‌گوید که مردم به آیاتمان یقین نداشتند». گفته: هیچ کدام از مؤمنان کشته نمی‌شود مگر اینکه رجوع می‌کند تا اینکه می‌میرد و هیچ کس رجوع نمی‌کند مگر در صورت ایمان محض و یا کفر محض.^۲

اما تفسیر درست این آیه که مظفر به آن استدلال کرده این است که از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده: «آنچه که در آیه‌ی ۱۱ غافر آمده مانند آیه‌ای است که در (۲۸ بقره) آمده که فرموده: آنان مرده بودند و در صلب پدرانشان قرار داشتند، سپس خداوند آنان را از صلب بیرون آورده و زنده گردانید، سپس آنان را میراند و دوباره زنده کرد. این روایت را فریابی و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم تخریج کرده‌اند و حاکم آن را صحیح دانسته است.^۳

از ابن عباس هم نقل شده که فرمود: شما قبل از اینکه به دنیا بیائید مرده بودید و این یک مرگ شما بود. سپس خداوند شما را زنده گردانید، سپس شما را میراند و در قبرها قرار گرفتید سپس روز قیامت شما را زنده می‌گرداند، پس دو مرگ و دو حیات برای هر انسانی هست. و این مضمون در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی بقره آمده است.^۴

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۳- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، ج ۵، ص ۳۴۷.

۴- همان منبع.

۶- ابن سبأ یهودی مدعی شد که علی علیه السلام دابۀ الارض است و اوست که مخلوقات را خلق و روزی را گسترانیده است.

ابن عساکر گفته که: جعفر صادق از پدران طاهر خود و آنان از جابر روایت کرده‌اند که: پس از اینکه با علی بیعت شد در میان مردم به پا خواست و خطبه خواند، عبدالله بن سبأ رو به او کرد و گفت: تو دابۀ الارض هستی. علی گفت: از خدا بترس. ابن سبأ ادامه داد: تو مَلک هستی، علی گفت: از خدا بترس. ابن سبأ گفت: تو مخلوقات را خلق نمودی و رزق و روزی را گسترانیدی. علی در نهایت فرمان قتل او را صادر کرد اما روافض گرد آمدند و گفتند: او را رها کن و به سبابات مدائن تبعید کن.^۱

باز هم اکثر شیعیان به روایت ابن عساکر اعتقادی ندارند ما برخی روایات را از کتابهای خود آن‌ها ذکر می‌کنیم که مورد اعتماد آن‌هاست. قمی در تفسیر گفته: در مورد آیه ۸۲ نمل که خداوند فرموده:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً﴾ (النمل: ۸۲)

«و چون وعده‌ی عذاب بر آنان تحقق یابد، برایشان جانوری از زمین بیرون می‌آوریم.»

پدرم از ابن ابی عمیر از ابوبصیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد رفت و دید که علی در مسجد خوابیده و مقداری شن را جمع نموده و زیر سرش قرار داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله با پای خود وی را تکان داد و فرمود: بپا خیز ای دابۀ ای الله. یکی از اصحاب گفت: ای رسول خدا! آیا همه‌ی ما همدیگر را با این اسم صدا زنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، به خدا قسم این اسم مخصوص علی است و او همان دابۀ ای است که خداوند در این آیه ذکر نموده است. سپس فرمود: ای علی! به هنگام آخر زمان، خداوند تو را در

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر و تهذیب تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۴۳۰.

نیکوترین شکل و به همراه وسیله‌ی داغ کردن زنده می‌گرداند^۱ و تو با آن دشمنانت را داغ می‌کنی. مردی به ابوعبدالله عرض کرد: اما مردم می‌گویند که این دابه با آنان سخن می‌گوید. ابوعبدالله علیه السلام فرمود: خداوند با آنان در آتش جهنم سخن بگوید و او فقط با آنان سخن می‌گوید.^۲

یکی دیگر از این روایات اینست که راویان ثقه‌ی آنها از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: (به من شش علم داده شده است، یکی علم مرگ‌ها (اجل مردم)، علم بلاها، علم فرائض و فصل خطاب و من صاحب کرات هستم - یعنی توانایی رجوع به دنیا - و صاحب حکومت دولت‌ها، صاحب عصا و وسیله‌ی داغ کردن هستم و همان دابه‌ای هستم که با مردم سخن می‌گوید).^۳

از علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر خود از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده که فرمود: مردی به عمار بن یاسر گفت ای ابویقظان آیه‌ای در کتاب خدا هست که قلب مرا فاسد نموده است. عمار گفت: آن چه آیه‌ای است؟ گفت: این آیه آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی نمل است و نمی‌دانم که منظور از دابه الارض در این آیه چیست؟ عمار گفت: به خدا قسم نمی‌نشینم، نمی‌خورم و نمی‌نوشم تا اینکه آن را به تو نشان دهم. عمار همراه آن مرد نزد علی علیه السلام

۱- تهذیب اللغة، ج ۱۳، ص ۱۱۴ و قاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۸۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۰ ص ۱۳۱.

۳- بصائر الدرجات کبری، ابوجعفر محمد بن صفار که یکی از اصحاب امام حسن عسکری است، ج ۴، ص ۱۱۹-۲۲۱ اصول کافی، الاصول، ج ۱، ص ۱۹۸، چاپ ایران. مجلسی در بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۴۲ می‌گوید که منظور از منایا همان اجل‌های مردم و منظور از بلایا آزمایش‌هایی است که خداوند بدان وسیله بندگانه را آزمایش می‌کند مانند مریضی‌ها و آفات و منظور از فصل الخطاب کلامی است که میان حق و باطل فاصله می‌اندازد و در جلد ۲۶، ص ۱۴۸ هم گفته: منظور از (صاحب الکرات و دوله الدول، هجوم در جنگ‌ها و پیروزی در آنهاست یا اینکه منظور این بوده که من دفعات مختلف به دنیا باز می‌گردم و سبب پیروزی پیامبران بر دشمنانشان و نجات آنها از مهلکه‌ها به خاطر توسل به نور من بوده است!).

رفت که در حال خوردن خرما و زبد بود. علی گفت: ای ابو یقظان بشتاب و بخور عمار شروع به خوردن کرد. آن مرد تعجب کرد. پس از اینکه عمار بپا خواست، مرد گفت: سبحان الله تو سوگند خوردی که تا دابة الارض را به من نشان ندهی نخوری و ننوشی! عمار گفت: من آن را به تو نشان دادم اگر عقل داشته باشی و درک کنی.^۱

۷- سبأیها معتقدند که آنها نمی‌میرند بلکه پس از مرگشان پرواز می‌کنند و به پرنده مشهور گشته‌اند. ابن طاهر مقدسی می‌گوید: سبأیها به طیاره معتقدند و گمان می‌برند که آنها نمی‌میرند و مرگ آنها فقط پرواز نفس آنها در تاریکی شب است.^۲ امامان جرح و تعدیل شیعه این نامگذاری (یعنی طیاره را) جزو الفاظ جرح راوی بر شمرده‌اند در حالی که الفاظ خود آنان نیز هست.

طوسی که یکی از پیشوایان معتبر نزد شیعه است در بیان احوال نصر بن صباح که کنیه‌ی او ابوقاسم و از اهل بلخ افغانستان است می‌گوید: او همه‌ی مشایخ و علمای بزرگ دوره‌ی خویش را دیدار کرده و از آنان روایت کرده است. اما در مورد او گفته شده که جزو گروه طیار و غالی بوده است.^۳ اما مامقانی در مورد همین نصر بن صباح گفته که او جزو پیشوایانی است که در مورد رجال شیعه مطلب نوشته و در تعلیق او می‌گوید: هر کس که علم رجال را بررسی کند در می‌یابد که همه‌ی مشایخ از نصر بن صباح بسیار نقل کرده و این نشانه‌ی اعتماد به اوست به حدی که به نهایت اعتماد رسیده است. آنگاه مامقانی کتاب «معرفة الناقلين» و «فرق الشیعه» را به وی نسبت داده است.^۴

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ابوعلی فضل بن حن طبرسی از علمای شیعه قرن ششم، ج ۴ ص ۲۳۴

العرفان صیدا، (۱۳۵۵ هـ / م) و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲- البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۲۹، چاپ ۱۹۱۶ میلادی.

۳- رجال طوسی، ص ۵۱۵.

۴- مقیاس الهدایة ملحق تنقیح المقال مامقانی، ص ۱۲۱.

۸- گروهی از سبأیها معتقد به انتقال روح القدس به ائمه هستند و به تناسخ ارواح باور دارند. ابن طاهر مقدسی می‌گوید: برخی از طیارها (یعنی سبأیها) گمان می‌برند که روح القدس همانگونه که در پیامبر ﷺ بود در عیسی هم بود، سپس به علی منتقل شد و پس از آن به حسن و حسین و سایر امامان هم منتقل گشت. عوام این گروه به تناسخ و رجعت اعتقاد دارند^۱ و شاید نوبختی کتاب «الرد علی اصحاب التناسخ» را بر ضد این گروه نوشته باشد.^۲

۹- سبأیها می‌گویند: ما به وی پی بردیم که مردم آن را گم کرده بودند و به علی دست یافتیم که بر مردم پوشیده ماند.

۱۰- آنان همچنان معتقدند که رسول خدا ﷺ ۱۰/۹ وحی را پنهان نموده است. البته یکی از امامان اهل بیت به اسم حسن بن محمد بن حنفیه در رساله‌ای به اسم «الارجاء» بر این باور غلط مهر بطلان زده و مردان موثق شیعی هم این رساله را از ایشان نقل نموده‌اند. ایشان در این رساله می‌فرماید: سبأیها می‌گویند به وحی پی بردیم که مردم آن را گم کرده و به علمی دست یافتیم که بر آنان پوشیده مانده است و گمان برده‌اند که رسول خدا ﷺ ۱۰/۹ وحی را پنهان و کتمان نموده است. اما اگر پیامبر ﷺ قرار بود چیزی از وحی را گمان کند. مسئله‌ی زن زید را کتمان می‌کرد و آیه‌ی:

﴿تَبَغَىٰ مَرْصَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾ (التحریم: ۱)

«جلب خشنودی همسرانت را می‌خواهی»

را ابلاغ نمی‌نمود.^۳

۱- البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۲۹، سال ۱۹۱۶.

۲- مقدمه‌ی فرق الشیعه، نوبختی، ص ۱۷، چاپ ۱۹۶۹م.

۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰۹، چاپ میمنیه، سال ۱۳۲۶ هجری.

حافظ جوزجانی متوفی ۲۵۹ هجری از ابن سبأ نقل می‌کند که او گمان می‌برد که قرآن یک جزء از نه جزء است و علم آن نزد علی است و علی پس از قضیه‌ی ظلمی که به او شد آن را از مردم پنهان کرد.^۱

۱۱- سبأیها معتقدند که علی در میان ابرهاست، رعد صدای او و برق تازیانه‌ی اوست آنان هر گاه صدای رعد را می‌شنوند می‌گویند: علیک السلام یا امیر المؤمنین.^۲
اسحاق بن سوید عدوی هم در قصیده‌ی خود که در آن از خوارج و روافض و قدریه اظهار برائت می‌کند به این اعتقاد سبأیها اشاره می‌کند و می‌گوید:

برئت من الخوارج لست منهم	من الغزال منهم ابن باب
من از خوارج برائت جستم و از آنان نیستم	از غزال و از ابن باب هم برائت جستم
ومن قوم إذا ذكروا عليا	يردون السلام على السحاب
من از قومی برائت می‌جویم که هر وقت یاد علی می‌کنند،	بر ابرها جواب سلام می‌گویند. ^۳

شیخ محی الدین عبدالحمید رحمته الله در این باره می‌گوید: من همیشه بچه‌های قاهره را می‌دیدم که هنگام بارش باران می‌دویدند و فریاد می‌زدند: ای برکت علی زیاد شو، و من می‌گویم که این فقط اطفال و بچه‌های قاهره نیستند که چنین می‌گویند، زیرا برخی از افرادی هم که خداوند در آخر سوره‌ی شعراء آنان را وصف می‌کند که: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۲۳۴ ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۹ همین مطلب را ذکر کرده است.

۳- الفرق بین الفرق، ص ۲۳۴ و الکامل فی الادب، مبرد، ج ۲، ص ۱۴۲.

۴- مقالات الاسلامیین، ص ۸۵.

أَلْعَاوُنَ ﴿٢٢٤﴾ (الشعراء: ۲۲۴) «گمراهان از شاعران پیروی می‌کنند»، چنین می‌گویند. مانند محمد عبدالمطلب در قصیده‌ای که در سال ۱۹۱۹ هجری در دانشگاه مصریه سرود و بالغ بر چهار صد بیت بود این باور را نشان می‌دهد:^۱

أجْدك ما النياق وما سراها	تخوض بها المهامه والأكاما
وما قطر الدخان إذا استقلت	بها الميزان تضطرم اضطراما
فهب لي ذات أجنحةٍ لعلي	بها ألقى على السحب الإماما

۱- نگا: فی الادب الحدیث، عمر دسوقی، ج ۲، ص ۴۰۵ و ص ۴۰۶ این شاعر محمد بن عبدالمطلب بن واصل از قبیله‌ی جهینه است و در باصونه (یکی از روستاهای جرجا در مصر) به دنیا آمد و در الازهر درس خواند و به عنوان مدرس فارغ التحصیل شد، سپس به عنوان استاد ادبیات زبان عرب در بخش تخصصی الازهر پذیرفته شد و در سال ۱۹۳۱ م در قاهره درگذشت و بیشتر از ۳۰ شاعر و ادیب در رثای او مطلب گفتند. الاعلام، ج ۶، ص ۲۴۷.

موضع‌گیری امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اهل بیت او

علی علیه السلام فرموده است: در آینده دو گروه در مورد من به هلاکت خواهد رسید، یکی آنان که بسیار و در حد افراط مرا دوست می‌دارند و دوستی من آنان را به باطل می‌کشاند و دیگری دشمنی سخت کینه‌توز که بغض با من او را به باطل می‌کشاند. اما بهترین مردم در برخورد با من آنانی هستند که معتدل و میانه‌رو هستند، پس به شما توصیه می‌کنم که با سواد اعظم امت که آنان معتدل هستند همراه شوید؛ زیرا دست خدا به همراه جماعت است.^۱

آری، خداوند اینگونه خواست که مردم در برخورد با علی به سه گروه تقسیم شوند:

گروه اول: دشمنان علی، یعنی کسانی که در مورد او بدگویی می‌کنند و حتی برخی مانند خوارج او را کافر می‌دانند.

گروه دوم: دوستان علی که به افراط دچار شده‌اند و مرتکب غلو شده و او را در حد پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته و حتی خدایی او را مطرح کرده‌اند.

گروه سوم: سواد اعظم (اکثریت امت اسلام) یعنی اهل سنت و جماعت هستند که پیشینیان صالح امت اسلام را تشکیل می‌دهند و تاکنون پیوسته بر حق و دارای اکثریت بوده‌اند. آنان هستند که علی را در دایره‌ی شریعت دوست داشته و دارند و او را به همراه اهل بیت او به خاطر رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله و نسبت فامیلی با او محبوب خود قرار داده‌اند. علی علیه السلام گروه اول را رد کرد و پس از مناظره و گفتگو، با آنان جنگید که اخبار این قضیه در کتاب‌های تاریخی فراوان است و لازم است برخورد او و اهل بیت او را با ابن سبأ و یارانش بدانیم.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۶.

پس از اینکه ابن سبأ اسلام خود را اعلام کرد، و با اتکا بر مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، قلب گروهی از مردم را به دست گرفت، شروع به نزدیکی با علی و اظهار محبت به او نمود. پس از اطمینان از این مسئله شروع به دروغ پردازی و بستن افتراء بر علی کرد. عامر شعبی که یکی از بزرگان تابعین و متوفی سال ۱۰۳ هجری است می‌گوید: اولین کسی در دین دروغ بست عبدالله بن سبأ بود او بر خدا و رسول دروغ می‌بست. علی در مورد او می‌گفت: مرا با این حمیت سیاه^۱ یعنی ابن سبأ (و حمیت عظیم الجثه از هر چیز را گویند، و ابن سبأ شخصی چاق و عظیم الجثه بود) چه کار است در حالی که او در مورد ابوبکر و عمر دروغ پردازی می‌کند؟^۲ ابن عساکر همچنین نقل می‌کند: وقتی که به علی خبر رسید که ابن سبأ در مورد ابوبکر و عمر بدگوئی می‌کند، وی را صدا زد و شمشیر خود را خواست تا او را بکشد. اما گروهی شفاعت او را کردند.

علی گفت: به خدا قسم در مکانی که من هستم، نخواهد نشست، پس به مدائن تبعیدش کرد.^۳ ابن عساکر همچنین نقل می‌کند که: صادق - ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق، متولد سال ۸۳ هجری در مدینه منوره و متوفی سال ۱۴۸ هجری در مدینه و امام ششم معصوم شیعه - از پدران خود نقل می‌کند که جابر رضی الله عنه گفت: پس از اینکه با علی بیعت شد برای مردم خطبه خواند. عبدالله بن سبأ بپا خواست و گفت: ای علی! تو دابة الارض هستی.^۴

علی گفت: از خدا بترس. گفت: تو ملک هستی. علی فرمود: از خدا بترس. گفت: تو مخلوقات را خلق کردی و روزی را گسترانیدی. سپس علی دستور قتل او را صادر کرد.

۱- قاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۵۲، چاپ ۱۹۵۲ قاهره.

۲- تاریخ دمشق، نسخه‌ی خطی، شماره ۶۰۲ کتابخانه نسخه‌های خطی و تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۷، ص ۴۳۰.

۳- همان منبع.

۴- با اشاره به آیه‌ی قرآن.

اما گروهی از رافضیان گرد آمدند و گفتند: او را رها کن و به سباباط مدائن تبعید نما؛ زیرا تو اگر او را در کوفه بکشی، یاران او بر ما می‌شورند. پس علی او را به سباباط مدائن تبعید کرد. در آنجا قرمطیان و رافضیان وجود داشتند که با تلاش‌های ابن سبأ منظم شدند و در آنجا اجتماع کردند. جابر در ادامه می‌گوید: پس از این جریان گروهی - یعنی سبأیها - که ۱۱ نفر بودند گرد ابن سبأ جمع شدند، علی به آنها گفت: من علی بن ابی طالب هستم، پدرم مشهور و مادرم مشهور است، من پسر عموی رسول خدا هستم. آنان گفتند: ما باز نمی‌گردیم و داعی خود را رها کن. پس علی آنان را سوزاند و قبر این یازده نفر در صحراء مشهور و شناخته شده است. آنان که باقی ماندند و شناخته نشدند گفتند علی خداست و برای این مطلب به گفته‌ی ابن عباس استناد کردند که گفت: هیچ کسی با آتش عذاب نمی‌دهد مگر خالق آتش.^۱

این موضع‌گیری علی علیه السلام در مورد ابن سبأ و یارانش است. او را به مدائن تبعید کرد و گروهی از یارانش را سوزاند. و اگر کسی به این روایات که برخی از آنها را معصومین شیعه نقل کرده‌اند قانع نشده و به خاطر خود بزرگ بینی و دشمنی آنها را نمی‌پذیرد، پس برای او روایاتی از اهل سنت و جماعت و سپس از خود شیعه نقل می‌کنیم که نشان از سوزانده شدن این افراد توسط علی علیه السلام دارد.

امام بخاری در کتاب حدیث خود (کتاب جهاد، باب «لایعذب بعذاب الله») با سند خود از عکرمه نقل می‌کند که علی علیه السلام گروهی را سوزاند. این خبر به ابن عباس رسید و گفت: اگر من به جای علی بودم آنها را نمی‌سوزاندم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با عذاب‌های مخصوص خدا کسی را عذاب ندهید و من ترجیح می‌دادم که آنها را بکشم؛ زیرا پیامبر فرموده است که اگر کسی دین خود را تغییر داد او را بکشید.

۱- تاریخ دمشق ابن عساکر، نسخه‌ی خطی، و تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۴۳۰ و ص ۴۳۱.

باز هم امام بخاری در کتاب حدیث خود (کتاب استتابة المرتدین والمعاندین وقتالهم) با سند خود از عکرمه مشابه روایت بالا را نقل می‌کند با این فرق که گفته: زندیقان را نزد علی آوردند و او آنها را سوزاند.^۱

ابوداود هم در سنن خود کتاب حدود، باب «الحکم فیمن ارتد» حدیث اول را با سند خود به عکرمه رسانده و با لفظی دیگر همین روایت امام بخاری را آورده اما در آخر آن ذکر شده که این خبر به علی رسید که ابن عباس بر او ایراد گرفته و گفت: وای بر ابن عباس. نسائی هم در سنن خود همانند آن را آورده است.^۲

ترمذی هم در جامع خود کتاب حدود، باب «ما جاء فی المرتد» این روایت را آورد که در آخر آن آمده که خبر ایراد ابن عباس بر عمل علی به او رسید. علی گفت: او راست می‌گوید. ابو عیسی ترمذی گفته: این حدیث صحیح حسن است و در مورد مرتدان، نزد علمای دین چنین عملی درست است.^۳

امام بخاری در صحیح خود کتاب استتابة المرتدین والمعاندین وقتالهم با سند خویش از عکرمه همانند روایت بالا را آورده و گفته که: زندیقان را نزد علی آوردند و او آنها را سوزاند.^۴

۱- صحیح بخاری همراه فتح الباری، چاپ السلفیه، ج ۶، ص ۱۵۱.

۲- سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۰۵.

۳- جامع الترمذی، ج ۴، ص ۵۹، مصطفی حلبی، ۱۳۵۹ هجری ۱۹۷۵ م.

۴- صحیح بخاری همراه با فتح الباری، چاپ السلفیه، ج ۱۲، ص ۲۶۷. حافظ ابن حجر در النکت الظراف، ج ۵ ص ۱۰۸ گفته که: ابن ابی شیبه از عبدالرحیم بن سلیمان از عبدالرحمن بن عبید از پدرش نقل کرده که گفت: مردم نزد یکدیگر بخش‌ها و روزی‌ها را می‌گرفتند و در نهان به عبارت بت‌ها می‌پرداختند ... سپس آن حدیث را ذکر می‌کند، حاکم در تاریخ نیشابور در بیان احوال علی بن ابراهیم به صورتی دیگر این داستان را آورد. حافظ ابن حجر به تعقیب قول نسائی در مورد محمد بن بکر -یعنی یکی از راویان آورده- گفته: او قوی نیست. ابن حبان از طریق خود آن را صحیح دانسته است.

طبرانی در معجم الاوسط از طریق سویه ابن غفله روایت کرده که: به علی خبر رسید که گروهی از افراد از اسلام برگشته‌اند، پس او کسی را نزد آن‌ها فرستاد و طعامشان داد، آنگاه دوباره به اسلام دعوتشان کرد، اما انکار کردند و نپذیرفتند. پس علی چاهی کند و آنان را آورد و گردنشان را زد و در آن چاه انداخت، سپس بر روی آنان هیزم انداخت و آن‌ها را آتش زد، سپس فرمود: خدا و رسول راست گفته‌اند.^۱

در جزء سوم حدیث ابو طاهر مخلص از طریق عبدالله بن شریک عامری از پدرش روایت شده که گفت: به علی خبر رسید که گروهی در برابر مسجد هستند که مدعی شده‌اند تو خدای آنان هستی. علی آنان را صدا زد و گفت: وای بر شما، چه گفته‌اید؟ گفتند: تو خدای ما، خالق ما و رازق ما هستی. علی گفت: وای بر شما من بنده‌ای همچون شمایم، مانند شما می‌خورم و می‌نوشم، اگر از خدا اطاعت کنم، اجر می‌برم و اگر نافرمانی کنم می‌ترسم که مرا شکنجه دهد. پس شما هم از خدا بترسید و از گفتار شرک‌آمیز خود توبه کنید. اما آنان نپذیرفتند و فردای آن روز همان کار را تکرار کردند. قنبر نزد علی آمد و گفت: به خدا قسم دوباره همان کار را کردند. علی گفت: دوباره نزد آن‌ها می‌روم اما همان گفتار را تکرار کردند. در روز سوم همان را تکرار کردند، علی گفت: اگر ادامه دهید شما را به شیوه‌ای بسیار زشت خواهم کشت. آنان توجهی نکردند. علی گفت: ای قنبر کارگرانی بیاور که با آنان وسایل حفاری باشد آنگاه بین در مسجد و قصر چاهی کند. علی گفت: آن را عمیق کنید. پس هیزم آورد و آن را داخل چاه آتش زد و گفت: من شما را یا در این آتش می‌اندازم یا اینکه توبه کنید تا در گذرم. اما آنان نپذیرفتند. پس علی آنان را سوزاند. علی گفت:

إِنِّي رَأَيْتُ أَمْرًا مَنكَرًا أَوْ قَدَّتْ نَارِي وَدَعْوَتِ قَنْبِرَا

من مسأله‌ی بسیار زشت دیدم قنبر را صدا زدم و آتش را فروختم.

۱- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۱.

ابن حجر می‌فرماید: که سند این حدیث حسن است.^۱

علاوه بر این روایات، کلینی در کافی - که نزد شیعه در مقام صحیح بخاری است - در کتاب حدود، باب مرتد با سند خویش و از دو طریق از ابو عبدالله روایت کرده که فرمود: گروهی نزد امیر المؤمنین آمده و گفتند: سلام بر تو ای خدای ما. علی آنان را به توبه امر کرد. اما توبه نکردند، پس علی چاهی برای آنان کند و در آن آتش روشن نمود و در کنار آن هم چاهی دیگر کند و بین آن دو را به هم وصل کرد وقتی که آنان توبه نکردند، آن‌ها را در چاه اول انداخت و در چاله‌ی دوم آتش روشن کرد تا اینکه مردند.^۲

مامقانی که از معتبرترین افراد نزد شیعه است برخی متون را نقل کرده که در مورد مذمت شیعیان غالی و سب‌آیان است و روایت محمدبن حسن و عثمان‌بن حامد را نقل کرده که گفته‌اند: محمدبن یزداد از محمدبن حسین از موسی‌بن بشار از عبدالله‌بن شریک از پدرش نقل کرده که گفت: علی نزد یکی از زنان اهل بیت خود به نام ام عمر بود که قنبر نزد او آمد و گفت: ده نفر دم در هستند و گمان می‌برند که تو خدای آنان هستی. علی گفت: آنان را داخل بیاور. پس از اینکه داخل شدند گفتند که تو خدای ما، خالق ما و روزی ده ما هستی. علی گفت: این را نگویند، من هم مخلوقی مثل شما هستم. اما آنان تکرار کردند. علی علیه السلام گفت: وای بر شما خدای من و شما، الله است، توبه کنید. گفتند: ما از گفته‌ی خود باز نمی‌گردیم، تو خدای ما، روزی ده ما و خالق ما هستی. علی گفت: ای قنبر برای من کارگرانی بیاور. قنبر رفت و ده کارگر را با وسایل حفاری آورد. علی به آنان دستور داد که در زمین چاله‌ای بکنند. پس از آن دستور داد با هیزم آتشی بیافروزند. پس از افروختن آتش گفت: توبه کنید. اما آنان گفتند: ما باز نمی‌گردیم. پس علی گروهی از آنان را در آتش انداخت، سپس گروه دیگر را هم سوزاند سپس علی علیه السلام سرود:

۱- همان منبع.

۲- کافی کلینی، ج ۷، ص ۲۵۷ ص ۲۵۹.

وقتی که دیدم این گفتار بسیار زشت است آتش افروختم و قنبر را صدا زدم^۱ آشکار است که علی علیه السلام این مجازات را برای افراد دیگر هم تکرار کرده است یعنی برای افرادی از قبیله‌ی (زط). نسائی در (المجتبی) از انس روایت کرده که گفت افرادی از قبیله‌ی (زط) را نزد علی آوردند که بت می‌پرستیدند. علی آنان را آتش زد. ابن عباس گفت: پیامبر هم فرموده که هر کس که دینش را تغییر داد، بکشید.^۲

ابن ابی شیبه از طریق قتاده روایت کرده که گروهی از قبیله‌ی (زط) را نزد علی علیه السلام آوردند که بت می‌پرستیدند و علی آنان را سوزاند. حافظ ابن حجر این حدیث را منقطع می‌داند. و می‌گوید: اگر صحیح باشد مربوط به قصه‌ای دیگر است؛ زیرا ابن ابی شیبه از طریق ایوب از نعمان نقل کرده که گفت: من در رحبه علی را دیدم. مردی نزد او آمد و گفت: آنجا گروهی هستند که در خانه‌ی خود بتی دارند و آن را می‌پرستند. علی نزد آنان رفت. آنان مجسمه‌ی یک مرد را بیرون آوردند، علی خانه را بر آنان آتش زد.^۳

کشی در کتاب معرفة الرجال پس از بیان زندگی‌نامه‌ی عبدالله بن سبأ زیر باب «فی سبعین رجلا من الزط الذین ادعوا الربوبية فی أمر المؤمنین علیهم السلام» با سند خویش روایت کرده که ابو جعفر گفت: پس از فراغت از جنگ با اهل بصره، هفتاد مرد از قبیله‌ی (زط) نزد او آمدند و بر او سلام کردند و با زبان خود با او سخن گفتند. علی با آنان با همان زبان سخن گفت و فرمود من آنچه که شما می‌گویید نیستم، من بنده‌ی خدا و مخلوق او هستم. آنان نپذیرفتند و گفتند: تو همان خدا هستی. علی گفت: اگر از گفته‌ی خود توبه نکنید، شما را خواهم کشت. اما آنان توبه نکردند. علی دستور داد که برای آن‌ها چاه‌هایی بکنند سپس علی آنان را در آن چاه انداخت و روی آن را پوشاند و چاهی که خالی بود آتش افروخت و دو آتش چاه به چاه‌های دیگر سرایت کرد تا اینکه خفه شدند و مردند.

۱- مقیاس الهدایة، ج ۳، ص ۸۹ ص ۹۰، تنقیح المقال مامقانی.

۲- سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۰۴، حکم مرتد.

۳- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۰.

در بحار الانوار از مناقب آل ابی طالب نقل شده که علی برای آنان چاههایی کند و آتش افروخت. و قنبر آن‌ها را یکی پس از دیگری بر دوش می‌گرفت و در آتش می‌انداخت. سپس گفت:

إنی إذا أبصرت أمرا منكرا	أوقدت ناراً ودعوت قنبرا
ثم احتفرت حفرا فحفرا	وقنبر یحطم حطما منكرا
وقتی که مسئله را بسیار زشت دیدم	آتش افروختم و قنبر را صدا زدم
سپس چاهی کندم	و قنبر هیزمی بسیار آورد

ابن شهر آشوب پس از این روایت گفته که: پس از این ماجرا، مردی به اسم محمدبن نصیر نمیری بصری این تفکر را زنده کرد و گمان برد که خدای تعالی فقط در این عصر ظاهر شده و آن هم علی است. پس از آنان گروه اندک نصیری به او گرایش یافتند. آنان قومی بودند رها و بی‌هویت که عبادات و مسایل شرعی را رها کرده و به منهیات و حرام پرداخته بودند و می‌گفتند: یهود بر حق هستند و ما از آنان نیستیم، نصاری هم بر حق هستند و ما از آنان نیستیم.^۱

حال که ما هنوز از این بحث می‌کنیم که علی ابن ابی طالب، یاران ابن سبأ و زندیقان را آتش زده است، مناسب است که حادثه‌ای دیگر را هم که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذکر کرده نقل کنیم. او می‌گوید: ابو العباس احمدبن عبیدبن عمار ثقفی از محمدبن سلیمان بن حبیب مصیصی، معروف به نوین روایت کرده و نیز از علی بن محمد نوفلی از مشایخ خود روایت کرده که علی از کنار قومی عبور کرد که در روز ماه رمضان غذا می‌خوردند علی گفت: شاید مسافر یا مریض هستند. گفتند: خیر هیچ کدام گفت: پس شاید شما از اهل کتاب هستید و به خاطر ذمه و جزیه در امان مانده‌اید. گفتند: خیر، تو، و منظورشان این بود که تو خدا هستی. علی از اسب خود پایین آمد و گونه‌ی خود را

۱- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۲۷ و بحار الانوار، ج ۲۵.

به خاک چسباند و گفت: وای بر شما من فقط بنده‌ای از بندگان خدا هستم. از خدا بترسید و به اسلام باز گردید آنان نپذیرفتند. علی چند بار آنان را به اسلام فراخواند. اما بر کفر خود باقی ماندند. علی به سمت آنان رفت و گفت: آنان را محکم ببندید و بر من لازم است که کارگران و آتش و هیزم را برایتان آماده کنم. سپس دستور داد دو چاه کنده شود و یکی از آنها را سر پوشید و دیگری را روباز قرار داد. و در آن هیزم انداخت و میان آنها را به هم وصل کرد و در چاه روبسته آتش انداخت و آنان را دوداندود کرد و پیوسته صدایشان می‌زد که به اسلام باز گردند اما نمی‌پذیرفتند، پس بر روی آنان آتش و هیزم انداخت تا سوختند، شاعر در این باره سروده:

لترم بي المنية حيث شاءت إذا لم تـرري في الحفـرتين
إذا ما حشـنا حطبـا بنـار فذاك الموت نقدا غير دين

هر وقت که مرگ بخواهد مرا در آن خواهی انداخت اگر در این دو چاه نیاندازی
اگر هیزم را برای آتش جمع کنیم آن وقت مرگ حاضر و آماده فرا خواهد رسید
و علی عليه السلام آنان را ترک نکرد، تا اینکه به پودر تبدیل شدند.^۱

این دسته‌ای از روایات بود که ما در میان احادیث صحیح و حسن و تاریخی پیدا کردیم و از کتاب‌های شیعی مربوط به اصول و فقه و رجال و تاریخ جمع نمودیم که همه بر این مسئله دلالت دارند که علی عليه السلام زندیقان و کسانی را که به خدایی او اعتقاد داشتند؛ از جمله اصحاب ابن سبأ ملعون را سوزاند.

اما طبق روایات اهل سنت و شیعه، علی عليه السلام خود شخص ابن سبأ را به مدائن تبعید کرد آن هم به دلیل میانجیگری گروهی از روافض.

نویختی در کتاب «الشیعه» زیر عنوان زندگی‌نامه‌ی ابن سبأ می‌گوید: ابن سبأ جزو کسانی بود که بر ابوبکر و عمر و عثمان و سایر صحابه ایراد گرفت و از آنان تبرئه جست

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰۸ و ص ۳۰۹.

و می‌گفت: علی او را به این کار امر کرده است. علی او را گرفت و از این مسئله از او پرسید: او اقرار کرد. علی به قتل او دستور داد.

اما مردم فریاد زدند ای امیر المؤمنین! آیا مردی را می‌کشی که مدعی محبت شما اهل بیت و پیرو ولایت شما و اظهار برائت از دشمنان شماست پس علی او را به مدائن تبعید کرد.^۱

ابن سبأ در مدائن مردم را به فکر خویش دعوت می‌کرد.

عبدالله بن سبأ پس از تبعید خود و رهایی از شمشیر علی مکان مناسبی را برای گسترش افکار و انحرافات فکری خود پیدا کرد و در آنجا یاران خود را تنظیم داد و افکارش را میان سپاهیان گمارده شده‌ی علی منتشر کرد. وقتی که خبر شهادت علی علیه السلام به آن‌ها رسید او و یارانش آن را انکار کردند. حال به روایت مذکور طبق نقل خطیب بغدادی گوش فرا می‌دهیم که با سند خویش آن را به زحر بن قیس جعفی می‌رساند که علی در مورد او گفته: هر کس که دوست دارد به شهید زنده بنگرد به او بنگرد. زحر می‌گوید: علی مرا فرماندهی چهارصد نفر از اهل عراق قرار داد و دستور داد که ما به عنوان نگهبان در مدائن باشیم. به خدا قسم ما هنگام غروب خورشید در راه نشسته بودیم که فردی آمد در حالی که سواری‌اش عرق کرده بود. گفتیم: تو از کجا می‌آیی؟ گفت: از کوفه می‌آیم. گفتیم: چه وقت از آنجا خارج شدی؟ گفت: امروز. گفتیم: پس چه خبر؟ گفت: امیر مؤمنان برای نماز صبح بیرون آمد و ابن بجره و ابن ملجم به وی هجوم برده و یکی از آن‌ها بر او ضربه‌ای زد که فرد از سخت‌تر از آن ضربه زنده خواهد ماند و از سست‌تر از آن می‌میرد، سپس رفت. عبدالله بن وهب سبئی - در حالی که دستش رو به آسمان بود - گفت: الله اکبر، الله اکبر، گفتیم: چه می‌گویی؟ گفت: اگر این مرد می‌گفت که من مغز متلاشی شده‌ی علی را دیدم باور نمی‌کردم؛ زیرا امیر مؤمنان هرگز نمی‌میرد تا اینکه کل عرب را با عصایش رهبری کند.

۱- فرق الشیعه، نوبختی، ص ۴۴ و قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۳۶.

در روایت جاحظ در البیان و التبیین آمده است: اگر مغز علی را برای ما بیاورید که در صد پارچه پیچیده شده باشد باز هم یقین داریم که او نمرده است و نمی‌میرد تا اینکه با عصایش شما را حمایت و رهبری کند.^۱

اکنون به روایت خطیب باز می‌گردیم: زحر گفت: به خدا قسم ما فقط در آن شب باقی ماندیم تا اینکه نامه‌ی حسن بن علی به ما رسید که نوشته بود: از عبدالله حسن امیر مومنان به زحر بن قیس، اما بعد: از مردم بر اساس اصول گذشته بیعت بگیر. زحر می‌گوید: گفتیم آنچه می‌گویی کجاست؟ گفت: آنچه که من دیدم خواهد مرد.^۲

حسن بن موسی نوبختی گفته: هنگامی که خبر شهادت علی به ابن سبا در مدائن رسید به کسی که برایش خبر آورد گفت: تو دروغ گفتی اگر مغز او را در هفتاد پارچه برابم بیاوری و هفتاد مرد عادل را به شهادت گیری، باز یقین داریم که او نمرده و کشته نشده و نمی‌میرد تا مالک زمین گردد.^۳

روایت عبدالجبار همدانی درباره‌ی موقف ابن سبأ

عبدالجبار همدانی معتزلی متوفی سال ۴۱۵ هجری هنگام سخن از نحوه‌ی رفتار امیر المؤمنین با ابن سبأ و گروه سبأیه گفته: امیر المؤمنین از آنان توبه خواست اما توبه نکردند، پس آنها را سوزاند. آنان عده‌ی کمی بودند، علی ابن سبا را به مدائن تبعید کرد. هنگام شهادت امیر مؤمنان به ابن سبا گفته شد: علی کشته شد و مرده و دفن شد، آنچه که هنگام بازگشت او به شام می‌گفتی کجا است؟ ابن سبا گفت: من از علی شنیدم که می‌گفت: من نمی‌میرم تا اینکه با پای خود بخشی از صحرای کوفه را بکوبم و از آن

۱- البیان و التبیین، جاحظ، ج ۳ ص ۸۱ چاپ ۱۹۶۸ قاهره.

۲- تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۴۸۸.

۳- فرق الشیعه نوبختی، چاپ نجف، ص ۴۳ و قاموس الرجال، ج ۵، ص ۶۶۳.

امنیت و آرامش را استخراج می‌کنم، سپس به دمشق می‌روم و آنها را به مسجد دمشق هدایت می‌کنم.

آن دسته از شیعیانی هم که معتقد به باورهای ابن سبأ هستند اکنون در کوفه بسیارند و در صحرای کوفه و عراق همه شیعیان می‌گویند که امیر المؤمنین علی علیه السلام از گفتار ابن سبأ خشنود بود و دلیل سوزاندن آن دسته این بود که آنان اسرار را فاش نمودند. اما علی بعداً آنها را زنده کرد و دلیلش هم آن است که چرا ابن سبأ را نسوزاند؟. ما در پاسخ می‌گوئیم: زیرا او نزد علی به این مسئله و اسرار اقرار نکرد، اما چون وی را متهم کرد، پس او را تبعید کرد و اگر هم او را می‌سوزاند شما دلیلی به دست نداشتید و می‌گفتید که به خاطر اظهار سر او را سوزانده است.^۱

۱- تثبیت دلائل النبوة، ج ۲، ص ۵۳۹ - ص ۵۵۰.

موضع‌گیری پیروان ابن سبأ با خبر شهادت علی علیه السلام

یاران ابن سبأ نه تنها خبر شهادت او را تکذیب کردند بلکه به کوفه رفتند و گمراهی‌های استاد خود را اظهار کردند.

سعدبن عبدالله قمی صاحب «المقالات والفرق» که شخص مورد اعتماد شیعه است روایت کرده که سبأیت به کسی که خبر قتل علی را آورد گفتند: ای دشمن خدا دروغ گفتی، به خدا قسم اگر مغز او را برایمان بیاوری و هفتاد انسان عادل را به شهادت گیری تو را تصدیق نمی‌کنیم و یقین داریم که او نمرده و کشته نشده و تا زمانی که عرب را با عصایش رهبری نکند و زمین را در اختیار نگیرد نخواهد مرد آنان همان روز حرکت کردند تا اینکه به در خانه‌ی علی رسیدند و همانگونه که در حال حیات از او اجازه می‌خواستند، کسب اجازه کردند. اما از جانب اهل و اصحاب و فرزندان علی جواب رسید: سبحان الله آیا شما نمی‌دانید که علی شهید شده است؟ گفتند: ما می‌دانیم که کشته نمی‌شود و نمی‌میرد تا اینکه عرب را با شمشیر و تازیانه‌اش همانند دلیل و برهان، رهبری کند، و او نجوی را می‌شنود و از زیر خاک سنگین، اشیاء را می‌شناسد و در تاریکی می‌درخشد مانند شمشیری که صاف است و تیز و براق.^۱

از جمله افراد پیرو ابن سبأ مردی بود به اسم رشید هجری که به صراحت اعتقادات خود را نزد عامر شعبی گفته بود. شعبی می‌گوید: یکی از روزها نزد او رفتم. گفت: من یک بار حج رفتم و با خود گفتم که من با امیر المؤمنین علی عهدی بسته‌ام. پس به خانه‌ی او رفتم و از کسی خواستم که برایم نزد ایشان اجازه بگیرد. او گفت: مگر او نمرده است؟ گفتم: او میان شما مرده است اما به خدا قسم مانند زندگان هم‌اکنون در حال

۱- المقالات والفرق، سعدبن عبدالله قمی، تاریخ ۳۰۱ هـ، ص ۲۱، چاپ تهران، سال ۱۹۶۳ م، تحقیق محمد جواد مشکور.

تنفس است. آن مرد گفت: حال که اسرار آل محمد را دانستی داخل شو، من داخل شدم و نزد علی رفتم و ایشان مرا از مسائل با خبر کرد که در آینده خواهد بود. شعبی به رشید گفت: اگر تو دروغ گو هستی پس لعنت خدا بر تو باد. این خبر به زیادبن امیه رسید، او هم رشید هجری را نزد خود طلبید و زبان او را برید و بر دروازه‌ی عمرو بن حرث او را به صلیب کشید.^۱

حافظ ذهبی این خبر را در تذکرة الحفاظ نقل کرده و در آن آمده است که: من به انسانی گفتم که نزد امیر مؤمنان (علی) برایم اجازه بگیرد. او گفت: ایشان خوابیده است او گمان می‌برد که من حسن را خواسته‌ام. پس گفتم: من حسن را نمی‌خواهم بلکه علی، امیر مؤمنان امام متقیان و قائد و رهبر پیشانی سفیدان را می‌خواهم. آن مرد گفت: مگر او نمرده است؟!^۲

من (ابن سبأ) گفتم: به خدا قسم او هم‌اکنون مانند زندگان نفس می‌کشد و از زیر خاک مسائل را می‌داند.^۳ به همین خاطر عامر شعبی می‌گوید: آنگونه که بر علی دروغ بسته شده است بر هیچ کس دیگر دروغ بسته نشده است.^۴

ابن حبان در مورد رشید [که در روایت زیر می‌آید] گفته که او به رجعت اعتقاد داشت.^۵

طوسی رشید هجری را جزو یاران علی علیه السلام شمرده و او را رشید هجری ریاش بن عدی طائی نامیده است.^۶

۱- المجروحین، ابن بستی، ج ۱، ص ۲۹۸ و میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۲.

۲- تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۸۴، چاپ احیاء التراث.

۳- همان منبع، ج ۱، ص ۸۲.

۴- المجروحین، ج ۱، ص ۲۹۱ و میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۳.

۵- رجال طوسی، ص ۴۱.

رشید هجری جزو دروازه‌های ارتباط با امامان شمرده شده است از جمله با حسین بن

علی علیه السلام^۱

۱- العلویون فدائیو الشیعه المجهولون علی عزیز العلوی، ص ۳۱، چاپ اول، ۱۹۷۲ م.

موضع‌گیری اهل بیت نبی اکرم ﷺ با ابن سبأ

اهل بیت پیامبر هم همان برخورداردی را با ابن سبأ داشتند که امیر المؤمنین با او داشت پس او را تکذیب نموده و از گفتارها و گمراهی‌های او بیزاری جستند.

کشی با سند خود از محمدبن قولویه روایت کرده که گفت: سعدبن عبدالله برایم نقل کرد که یعقوب‌بن یزید و محمدبن عیسی از علی‌بن مهزیار از فضاله‌بن ایوب ازدی از ابان بن عثمان نقل کرده‌اند که گفت: من از ابو عبدالله شنیدم که گفت: (خداوند عبدالله‌بن سبأ را لعنت کند، او ادعای خدائی را برای علی داشت، در حالی که به خدا قسم علی فرمانبردار خدا بود، وای بر کسی که بر ما دروغ بسته کند، قوم ما در مورد ما مطالبی می‌گویند که ما نگفته‌ایم. ما از آنان به خدا پناه می‌بریم.^۱

باز هم کشی با سند خود از محمدبن قولویه نقل کرده که گفت: سعدبن عبدالله برایم نقل کرد که او از یعقوب‌بن یزید از ابو عمیر و احمدبن محمدبن عیسی از پدرش و حسین‌بن سعید از ابن ابی عمیر از هشام‌بن سالم از ابو حمزه‌ی ثمالی روایت کرده‌اند که گفت: علی‌بن حسین گفت: خداوند کسی را که بر ما دروغ بندد لعنت کند. من به یاد ابن سبا افتادم و همه‌ی موهای بدنم سیخ شد؛ زیرا او ادعای هولناکی می‌کرد و به لعنت خدا دچار شد زیرا علی بنده‌ای خالص برای خدا و برادر رسول خدا بود و به هر کرامتی هم که رسید فقط به خاطر اطاعت از خدا و رسول بود. حتی خود پیامبر هم به خاطر اطاعت از خدا بود که به بزرگی رسید.^۲

۱- رجال کشی، ص ۱۰۰، موسسه‌ی اعلمی کربلاء و تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۸۳-۱۸۴ چاپ المرتضویه، و قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۶۱.
۲- همان.

کشی روایت دیگری هم با سند خویش از محمدبن خالد طیالسی از ابن ابی نجران از عبدالله بن سنان نقل کرده که گفت: ابو عبدالله فرمود: ما اهل بیت و راستگو هستیم اما دروغگویانی همیشه وجود دارند که بر ما دروغ می‌بندند و صداقت ما را با دروغ‌های خود نزد مردم ساقط می‌کنند. رسول خدا راستگوترین خلایق بود اما مسیلمه‌ی کذاب در برابر او پیدا شد، امیر مومنان هم جزو راستگوترین افراد بود اما کسی که بر او دروغ می‌بست و تلاش داشت صدق او را دروغ جلوه دهد و بر خدا دروغ بزند عبدالله بن سبأ ملعون بود.^۱

اکنون روایات کشی از ائمه‌ی اهل بیت

واضح است که کتاب کشی که مشهور به (معرفة الناقلين عن الائمة الصادقين) است مورد تکیه‌ی امام شیعه یعنی طوسی (متوفای سال: ۴۶۰ هجری) که او را به شیخ الطائفة لقب داده‌اند بوده است و او آن را تهذیب نموده و از اضافات و غلط‌ها پاک کرده و نام آن را (اختیار الرجل) گذارده و بر شاگرد خود در مشهد در غروی بازگو نموده است. این املاء در روز سه شنبه، ۲۶ صفر سال ۴۵۶ هجری آغاز شده و سید رضی الدین علی بن طاووس در (فرج المهموم) به نقل از نسخه‌ی خطی شیخ طوسی بر آن تصریح کرده که این کتاب مختصر کتاب الرجال ابو عمرو محمدبن عمر بن عبدالعزیز کشی است.

پس آنچه که به عنوان نسخه‌ی خطی، امروزه وجود دارد و در سال ۱۳۱۷ چاپ شده است در بمبئی بوده و در زمان حلی صورت گرفته است و این کتاب مورد پذیرش شیخ طوسی بوده است و رجال کشی اصلی تا امروز هیچ اثری از آن نبوده و نیست.^۲

پس با این نقل‌ها و متون واضح که از کتاب‌های شیعه نقل کردیم به وضوح برای ما روشن شد که حقیقت شخصیت ابن سبا یهودی چیست و اگر شیعه‌ای هم این مسئله را

۱- همان، و قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۶۲.

۲- رجال طوسی، ص ۶۲، چاپ ۱۳۸۱ هجری.

نپذیرد، در واقع کتاب‌های خودشان را رد و انکار کرده که لعنت‌های امامان معصوم را بر این یهودی لعین نقل کرده‌اند و اگر ابن سبأ مجهول می‌بود جایز نبود که امام معصوم بر شیء مجهول لعنت فرستد و شایسته نیست که شیعه هم نقل معصوم را تکذیب کنند. این تلاشی بود که ما برای اثبات وجود این شخصیت انجام دادیم؛ اما سخن از نقش و جایگاه وی در قتل عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه و نقش او در دوره‌ی علی رضی الله عنه و تأثیر او در ایجاد فرقه‌های شیعه و تأثیر بر راویان خبر نیاز به کتاب مستقل دیگری دارد.

﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿۸۱﴾﴾

(آل عمران: ۸) «(خردمندان می‌گویند): پروردگارا! پس از آنکه هدایت‌مان نمودی، دل‌هایمان را منحرف مگردان و از جانب خویش رحمتی به ما عطا کن؛ تو بسیار بخشاینده‌ای.»